

نظری بکتابهای درسی

— ۲ —

صفحه ۳۳ تحت عنوان « آئین پرستیدن شاه » قطعه ای از گرشاسبنامه درج شده باین مطلع که از جمله اشعار آن این دو بیت است :

اگر چه نداری گنه نزد شاه
همه خوی و کردار او را ستای
چنان باش پیشش که مرد گناه
همان دشمنش را نگوهش فزای

در مجموع این درس کلاسی دو نظر دارم ، یکی راجع بمطلع قطعه است که چون مخاطب خاصی را در نظر دارد و هیچ اشاره ای هم ولو در حاشیه درس بآن نشده است (۱) کار تفهیم و تفهیم کلاس مشکل و دشوار میباشد و چاره آن حذف کردن بیت مزبور و یا تصرف در عنوان مذکور است که چنین قرارداد شده ، « پند دادن اثرط بگرشاسب در آئین پرستیدن شاه » .

و دیگر راجع بمفاد همان دوبیت منقول در فوق و مندرج در ضمن قطعه که اصولاً مفهوم تربیتی صحیحی ، هیچیک از آن دوبیت ندارد و با آزادمنشی و صبمی بودن نسبت بشاه و دوستی واقعی شاه مشروطه و پرهیز از مداهنه و تملق مخالف است و چنانکه در جای دیگر و بمناسبت دیگر متذکر خواهم شد در حال حاضر و با روح عمومی که در طبقه محصل مشهود و بر کلاسهای درس مسلط است بیشتر باید این نکته تربیتی و اجتماعی را مراعات کرد والله الموفق للصواب .

در **صفحه ۳۴ سطر ۴** کلمه « سان » را « طریق و راه » ترجمه کرده اند و اگر طور و طرز و روش معنی میکردند یا الاقل بیکی از دولت « طریق » و « راه » در ترجمه آن اکتفا مینمودند اصلح و اصح میبود . زیرا این ترکیب ترجمه تأکید میکند که « سان » بمعنی همان « راهی » است که با شتر و موتور و پیاده و سواره بيموده و میبایند نه معنی مجازی آن که البته منظور محشی فاضل بوده است . در عنوانی که بدرس راجع به « مالیات » و وصول و ایصال آن در صفحه ۳۴ داده اند یعنی « باج و خراج » نظری دارم . و آن این است که « باج و خراج » و بالخصوص « باج » در عرف عام بر نقد و جنسی اطلاق میشود که با (زور و قلداری) قوی از ضعیف میگیرد و دادن این عنوان به « مالیات دولتی » مخصوصاً در عصر پارلمانی حاضر خارج از بلاغت و بلکه خارج از حقیقت هم هست و بانوجه باصول روانشناسی و تأثیر الفاظ و عناوین در حقایق و معانی واجب میدانم که در طبعهای آینده این عنوان را از این درس بگیرند و بجای آن همان کلمه مصطلح و متداول « مالیات » را بگذارند . در عبارت : « . . . و کارهای عام المنفعرا تکفل کند » . واقع در سطر ۷ صفحه ۳۵ ظاهراً اسقاطی روی داده و در اصل چنین بوده است « . . . و کارهای عام المنفعرا دولت تکفل کند » .

در **صفحه ۳۷ سطر ۱۴** شعری بر این صورت ثبت شده است :

« ز گفتار و کردار بدخوی زشت
کسی ندرود خوب چون زشت کشت » .

شعر مزبور با اغماض از کسره غلط و غلط اندازی که مخصوصاً بکلمه « زشت » در مصرع دوم

(۱) باین نمونه بی احتیاطی در هرسه کتاب دبیرستانی مکرر بر میخوریم و در یادداشتهای آینده مستوفاً از آن بحث خواهد شد .

آن داده‌اند (۱) دارای تعمیدی است که حتی نگارنده بعد از چند مرتبه مرور و تأمل بازهم بروجه رضایت بخشی بعل آن موفق نگشتم .

موجب تعمید بنظر من این است که مصرع دوم شعر بخودی خود و بدون تعلق بمصرع اول معنای تمام ، و مفهوم مسبوق بذهنی دارد و بالعکس برای مصرع اول ببنتهائی نمیتوان معنای محصل و تمامی یافت پس ناچار باید از مفهوم (مثلی) و بلیغ مصرع دوم چشم پوشید و بی معنایی گشت که از تعلق دومصرع بیکدیگر حاصل گردد و آن دو وجه دارد .

اول آن که عبارت « چون زشت گشت » راجله تعلیلی برای عبارت « زگفتار و کردار بدخوی زشت کس ندرود خوب » بدانیم و تعلق فاعلی آنرا به « بدخوی زشت » فرض کرده شعر را چنین تفسیر نمائیم « کسی از گفتار و کردار آدم بدخوی زشت سیرت، خوبی نمیدرود زیرا آن بد خوتخم زشت گشت کرده است » .

وجه دوم آنکه عبارت « زشت گشت » را ترکیب وصفی و کلمه « چون » را « ادات تشبیه » دانسته شعر را چنین توجیه و تفسیر کنیم ؛ « از گفتار و کردار بدخوی زشت کسی خوبی نمیدرود مانند (زشت گشت) یعنی گشت زشت (که کسی از آن خوبی نمیتواند بدرود) .

تذکر بعد از این حیص و بیص در توجیه و تفسیر يك بيت شعر کلاسی اجازه خواهم داشت بگویم ؛ چرا با داشتن اینهمه نظم و نثر بلیغ که در دواوین و دفاتر اساتید زبان فارسی پراکنده و مجموع است نظم و نثری را از مؤلفاتی (مانند هدیه الملوك) برای کتب کلاسی برگزینیم که بعد از اینهمه تکلف و تسلف عاقبت هم نتوانیم خودمانرا (ناچه رسد بشاگردان مان) بدرستی معانی آن (منتعبات) قانع سازیم . ۱۴ .

صفحه ۳۸ سطر ۱۴ جمله مأثوره و مشهوره « السلطان ظل الله فی الارض » که ضمن درس « اطاعت پادشاه » بدان تمثل جسته اند ظاهراً از جمله مأثورات نه بلکه از مجموعاتی است که در قرن سوم تا پنجم اسلامی ، محض برای تملق و تعلق بسلاطین تلفیق و بمنابع اسلامی منتسب شده است و دلیل قاطع بر مجموع بودن آن ، گذشته از مباحث معنوی و اساسی که با اصول و نصوص اسلامی دارد ، استعمال لفظ « سلطان » است بمعنی « پادشاه » که علی التحقیق در عرف صدر اسلام و تا مدتها بعد باین معنی سابقه ندارد و توضیح این جمله برای روشن ساختن اذهان مشوش و مشوب محصلین امر روزی ما از واجبات دینی و تربیتی می باشد . والله الهادی الی الصواب .

صفحه ۳۹ سطر اول و دوسطر آخر از صفحه ۳۸ منقول از (نصیحة الملوك) بر این وجه رانده شده است « . . . چنانکه باخیار میشنوی السلطان ظل الله فی الارض یعنی که بزرگ و برگزیده خدایند بر خلق پس بیاید دانستن که او را آن پادشاهی و فرایزدی داد ازین روی طاعت ایشان باید داشت و ایشانرا دوست باید داشت . . . » . و این عبارت از حیث افراد و جمع ضمائر و ارجاع آن بمراجع بسیار مشوش است و باید با مراجعه باصل منقول عنه یا بحکم سلیقه و سیاق اصلاح گردد .

صفحه ۳۹ سطر ۴ در تفسیر عبارت « اولی الامر منکم » از آیه شریفه راجع باطاعت ، آقایان دبیران مربوط باید کمال دقت و توجه را بنمایند تا محصلین ساده لوح گمان نبرند که قرآن کریم اطاعت هر متغلب متعدی را واجب و تالی مرتبه اطاعت خدا و رسول قرارداد است .

صفحه ۳۹ سطر ۱۰ آیه مبارکه « قل اللهم مالك الملك » و اشاره معهوده (الایة) واقع در سطر ۶ صفحه مزبور باین عبارت تکمیل یافته است « الایة : یعنی تا آخر آیه توتنی الملك من تشاء وتعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدك الخیر انك علی كل شئی قدير : (آل عمران) ؛ و درین صورت از

تکمله سه فقره اشتباه و غفلت دیده میشود :

۱- وضع دو نقطه تفسیریه «:» مرسوم در نقطه گذاری Punctuation قبل از کلمه تفسیریه ، یعنی « و حال آنکه قاعده باید بعد از آن وضع میشد .

۲- در تشریح اشاره (الایه) نیز باید نوشته میشد : « یعنی تا آخر آیه قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء . . . الخ » . و با عبارت باین صورت تنه می یافت : « یعنی تا آخر آیه و تنه آیه این است : تؤتی الملك من تشاء . . . الخ » .

۳- جمله « و تنزع الملك من تشاء » بالمره از آیه شریفه ساقط گردیده است و اینگونه غفلتها و اسقاطها مخصوصاً در آیات قرآنی ، برای کتب کلاسی معفو و مغفرت نیست .

صفحه ۴۱ سطر ۲ کلمه (بالا) مندرج در بیت فردوسی که فرموده است :
که تا هر کسی را که دارد پسر نماند که بالا کند بی هنر

« قدوقامت » تفسیر شده و این تفسیر از منظور فردوسی کشف قناع نمیکند و حق آن بود که ترکیب « بالا کردن » بنام اصطلاح خاص « نشو و نما کردن » معنی شود .

مصرع « بهر جستی در بی آهوشدی » در شعر فردوسی که فرموده است :

« چو کودك ز كوشش به نیروشدی بهر جستی در بی آهوشدی
ز کشور بدرگاه شاه آمدی بدان نامور بارگاه آمدی . . . »

ضمن سطر ۳ از صفحه ۴۱ باین عبارت تفسیر شده است : « یعنی در هر علم و هنری که تحصیل کردی کامل شدی » و حال آنکه باید این عبارت بیان میشد « در هر علم و هنری که تحصیل کردنی بود کامل میشد » (۱).

صفحه ۴۵ سطر ۴ تعریفی که از بندر کراچی با عبارت : « کراچی از بنادر معروف هند در جانب غرب » شده است با تغییرات اساسی و سیاسی که در چند سال قبل در آن نواحی روی داده است وفق نمیدهد و باید بر این تقریب حك و اصلاح گردد : « کراچی پایتخت پاکستان و بزرگترین بندری از آن کشور است . »

صفحه ۴۸ سطر ۸ کلمه « نزع » به « دم واپسین زندگی » ترجمه و تفسیر شده و این تفسیر نه با متن لغت وفق میدهد و نه با عبارت متن کتاب و معنای صحیح آن در این قبیل موارد « جان کندن » است .

صفحه ۴۸ سطر ۹ از جمله پرسشهای این درس یکی آنست که : « برای چه تلمبه باید زد؟ » و این پرسش حتی با رعایت مندرجات درس مربوط هم نامربوط مینماید و ظاهراً مؤلف سؤالات میخواسته است بپرسد که : « چرا باید در حالی که کشتی دچار خطر غرق شدن است تلمبه زد » و

(۱) در ضمن یادداشتهای گذشته راجع بداستان « فداکار » واقع در صفحات ۱۵ تا ۲۳ کتاب تذکر دادم که نگارنده را در اسلوب تألیف یا ترجمه درس مزبور بختی است که استیفای آنرا بانقتاد از درس « غرقاب » واقع در صفحات ۴۲ تا ۴۸ کتاب موكول میسازم . و اینك كه رشته سخن خرده گیرها بدرس « غرقاب » منتهی شده است مقتضی بود بوعده ام وفا میکردم ولی مع التأسف حالت مزاجی و اشتغالات اداری علی العجالة مجال استیفای آن بحث را به بنده نمیدهد . امیدوارم در خانمه همین انتقادات جزئی مربوط بکتاب سال اول که قبلاً تهیه شده و فعلاً برای طبع آماده است از عهده ایفای آن وعده نیز برآیم و ضمناً چند فقره انتقاد کلی و اصولی را هم که در انتخاب مطالب و سبک انشاء و طرز تألیف این نمونه کتب قرائتی کلاسی دارم بر آن بیفزایم و من الله التوفیق .

ناسنجیده سؤال را باینصورت تلفیق نموده است . و اما نظر نگارنده در این خرده گیری بر آن است که از این فرصت استفاده نموده بر یکی از نقاط عمده ضعف این سلسله تألیفات کلاسی انگشت اعتراض بگذارم و بآقایان مؤلفین یادآوری کنم که مسئله طرح و تلفیق « پرسش های تمرینی » از امهات مسائل و از ارکان تألیفات کلاسی بشمار می رود چنانکه باید در برابر هر پرسشی مدتی تأمل و تفکر نمود و آنرا با میزانهای مختلف وزن کرد و سنجید که آیا روان شناسی در باره این سؤال چه میگوید ، و تعلیم و تربیت چه فتوی میدهد ، و موضوع درس و مسائل مربوط بآن چه اقتضا دارد ، و بعد از اینهمه موازنه و سنجش تازه باید در صراحت و فصاحت الفاظ و عبارات سؤال دقت کرد که مبهم و رکیک و عامیانه طرح نشود و جای بسی تأسف است که حضرات مؤلفین کتب کلاسی باین اصل اصیل تألیفی هیچ عنایت و التفاتی مبذول نفرموده اند و کمتر پرستی از هزاران پرسش های تمرینی ایشان خالی از خلل و جامع شرایط بنظر می رسد و بازهم نمونه های بارزی از این بی مبالاتی ها در خلال همین سلسله از انتقادهای بعرض خوانندگان محترم خواهم رسانید .

صفحه ۵۰ سطر ۱۳ بمناسبت ترجمه حال و شرح الاسمی که بر سبیل اختصار در حاشیه این درس از بوزرجهر شده است لازم میدانم یک بی مبالاتی دیگر را نیز از انواع بی مبالاتیها که در این کتاب و کتابهای فارسی سال دوم موسوم دبیرستانی مشهود است از نظر خوانندگان محترم بگذارم ، اجمال مطلب آن که قاعده و فائده در تفسیر و ترجمه لغات و اشخاص کتب کلاسی آن است که در اولین برخورد با چنان لفظی که محتاج به ترجمه و تفسیر است آنرا ترجمه و تفسیر کنند و در درسهای بعد آن لغت یا شخص را جزء دانسته ها و شناخته های محصلین بشمارند .

ولی مؤلفین یا محشیان این سلسله کتب رعایت این قاعده و فائده را نفرموده اند بلکه دریابان هر درس از هر کتاب ، بدون توجه بدروس گذشته و کتب گذشته ، هر لغت یا اسمی را که قابل توضیح و تفسیر تشخیص داده اند توضیح داده و تفسیر فرموده اند ، چنانکه گوئی با محصلین هر کلاس تباری و تراضی کرده اند که در تمام دوره های تحصیلی و در تمام دوره زندگیشان هر وقت و هر جا بیک چنین لغتی برخورد منتظر بنشینند تا کسی معنای آنرا بایشان بگوید یا در حشو و ذیل کتابی آنرا بیابند و بخوانند ! حال از بیان و توضیح مفاسد تعلیماتی این شیوه میگذرم و دریابان نمونه این ترجمه و تفسیر برین شرح الاسم « بوزرجهر » در ذیل همین درس و همین صفحه اکتفا نموده عرض میکنم :

اولاً محصلین کلاس اول دبیرستان این اندازه آشنائی را با بوزرجهر دارند که « وزیر انوشیروان و بحکمت و خردمندی معروف بوده است » یعنی در کتب فارسی و تاریخ کلاسهای ابتدائی این اندازه آشنائی با آن شخصیت معروف حاصل کرده اند و نانیاً در صفحه ۳۸ عیناً همین معرفی از بوزرجهر بعمل آمده است و ثالثاً و بالاخره در اواخر کتاب صفحه ۳۰۷ هم که اسمی از بوزرجهر برده شده است قریب بهمین مضمون و تا همین حدود شخص و شأن دانشمند شهیر ما تعریف شده است . و اما راجع به لغات و اصطلاحات زبان باید حوصله بخرج داد و یادداشت کرد و دید که یک لغت چند نوبت در هر یک از این سه جلد کتاب کلاسی تفسیر گردیده است ! !

صفحه ۵۰ سطر ۱۳ کلمه « دواب » به « جازایان » تفسیر و ترجمه شده و هر چند این اندازه تسامح را در معانی لغات میتوان نادیده انگاشت ولی چون کتاب کلاسی است و کلاس جای تحقیق و تدقیق در الفاظ و معانی ، بر این ترجمه نیز خرده گرفته عرض میکنم « دواب » جمع « دابه » است و دابه در لغت بر مطلق جنبیده اطلاق میشود خواه چاربا باشد و خواه چهل یا و بلکه اطلاق آن از نظر اشتقاق لغوی بر چهل یا و چلیاسه و مار و مور صحیح تر است تا بر چارایان .

در صفحه ۵۱ سطر ۱۳ و ۱۵ اصطلاح «تنگ شکمی» و «تنگ معده‌ای» بدومنی متضاد و متقابل بکار رفته است باین معنی که در مصراع: «چو وقت فراخی کنی معده تنگ» واقع در سطر ۱۳ اصطلاح مزبور بمعنی «پر خوری» و در مصراع «شکم پیش من تنگ بهتر که دل» بمعنی «کم خوری» است و حق این است که در توضیحات ذیل دروس کتاب این قبیل نکات یادآوری شود.

صفحه ۵۲ سطر ۱۰ در بیت: «بشمشیر و بدینارو بفرهنگ بتدیرو بدستان وبه نیرنگ» واقع در قطعه مقبوس از منوی ویس و رامین نظری دارم و آن این است که انجام کارها باتوسل بهر وسیله حتی «دستان و نیرنگ» از مبادی اخلاقی و هدفهای تربیتی دور است و مقتضی نمیدانم این قبیل آیات تحت عنوان اخلاقی مانند «شهامت و یاداری» که عنوان همین درس و همان قطعه ویس و رامین قرار گرفته است بر محصلین تحمیل گردد و لازم میدانم این بیت از این قطعه حذف شود.

صفحه ۵۲ سطر ماقبل آخر کلمه «سموم» «گرم و سوزان» معنی شده است و این معنی صحیح نیست زیرا «سموم» بمعنی «باد گرم و سوزان» است نه مطلق «گرم و سوزان».

صفحه ۵۲ سطر آخر ترجمه «صاعقه» به «آتش آسمانی» و تفسیر آن با عبارت «مقصود موادی است که در جوها محترق میشود» هیچ منطبق لغوی و علمی ندارد و از این گذشته بنظر من «تعریف باخفی» که در منطبق از آن اسم برده میشود و پرهیز از آن را توصیه میکنند همین نمونه تعریفی است که مؤلف یا محشی این درس از کلمه «صاعقه» فرموده است؛ زیرا مفهوم صوری و لغوی «صاعقه» مثل مفاهیم ماه و خورشید و با دوباران بر عامی و عارف اهل زبان آشکار است و مفهوم علمی کلمه هم برای محصلین دبیرستانی که مباحث فیزیکی حرارت و الکتریسیته را ولو مختصر هم دیده باشند روشنتر از آن است که نیازی باین مبهمات و مجملات داشته باشد. پس این تعریف نه فقط محصلین مذکور را بهر یک از دو مفهوم «صاعقه» نزدیک نمیسازد بلکه موجب تشویش ذهن و تفرقه حواس آنان نیز میگردد.

صفحه ۵۵ سطر ۴ کلمه «مهابت» به «بزرگی و ترس و شکوه» ترجمه و معنی شده است و اگر لفظ «بزرگی» را از تفسیر مذکور حذف کنند اولی خواهد بود.

صفحه ۵۶ سطر ۵ عبارت «مهر برداشت» به تعبیر «بسختن در آمد» تفسیر شده است و حال آن که «مهر برداشتن» در هیچ موردی «بسختن در آمدن» معنی نمیدهد و آن «مهر از زبان برداشتن» است که «بسختن در آمدن» معنی میدهد.

صفحه ۵۸ راجع به قطعه‌ای که تحت عنوان «فایده سخن بدانش» از کتاب «هدیه الملوك» نقل و اقتباس شده است نگارنده را نظری است باین اجمال که قصه مزبور با تفصیلی که مؤلف هدیه الملوك بآن داده است در نظر این بنده صلاحیت کلاسی شدن را ندارد زیرا خلیفه مذکور در قصه از آن دسته بزرگان نیست که بتوان بر فعل و قول او بنای اخلاقی بار کرد. نمیگویم فایده دانش و سخن از روی عقل و اندیشه کم است و نمیگویم «حریث» نام شاگرد آن مرد عالم بصری از روی دانش و بینش حرف زده و یا اصولاً نمیبایست خلیفه بر گفتار او اثر بار کند بلکه میگویم اگر این خلیفه از مردی و مردمی و عقل و اندیشه بهره و خبری میداشت میبایست شفاعت عالمی را که مدتها ندیم او بوده است می پذیرفت مخصوصاً بعد از چنان جوانمردی که عالم مذکور از خود برورزاد و چنان استدلال شرافتمندانه و عالیجنابانه‌ای که بر عمل خویش نمود و چون خلیفه نامبرده بر شفاعت چنان شفیعی با چنان اوضاع و احوالی اثر بار نکرد و بلافاصله شفاعت بشاگردی از شاگردانش را پذیرفت آن قدر و منزلت را ندارد که بر نفی و اثبات او نفعی یا اثباتاً اثر اخلاقی و تربیتی بار کنیم و از طرز عمل او قصه کلاسی بپردازیم و بمحصلین دبیرستانی خودمان بیاموزیم. (نا تمام)